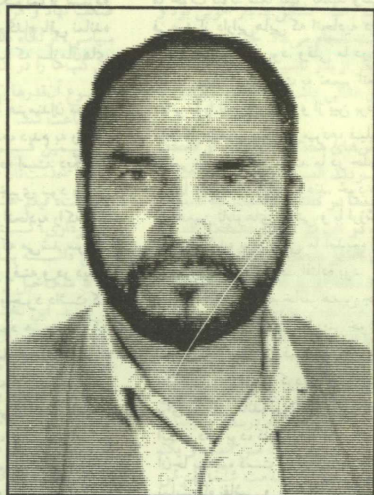


۶۶ در جست‌وجوی هنر خویشتن  
گفت‌وگو با محمدنسیم خوشگوار هنرمند تیاتر و سینمای افغانستان

۶۶ داند آنکس که آشنای دل است  
گفت‌وگو با علی بابا اورنگ، هنرمند خط - نقش

# گفت‌وگو



## در جست‌وجوی هنر خویشتن

گفت‌وگو با محمدنسیم خوشگوار، هنرمند تیاتر و سینمای افغانستان

محمدنسیم خوشگوار، هنرمند تیاتر و سینمای افغانستان، در سال ۱۳۲۵ خورشیدی در شهر کابل چشم به جهان گشود. برای نخستین بار در سال ۱۳۳۸، هنگامی که هنوز دانش‌آموز مدرسه بود، در نمایش‌های کوتاهی که به نام «انتراکت» یاد می‌شد؛ در کتابخانه‌ی عامه‌ی کابل به بازیگری پرداخت.

در سال ۱۳۴۴ همکاری خود را با موسسه‌ی هنرهای زیبا مربوط به وزارت مطبوعات و وقت که بعدها به ریاست کلتور تغییر نام داد، آغاز کرد. در سال ۴۵ هنگامی که دوره‌ی آموزش سه‌ساله‌ی تیاتر در چهارچوب ریاست کلتور دایر شد، او از نخستین هنرجویان این آموزش‌ساز بود. پس از خدمت عسکری و مقداری دوری از عالم هنر، در سال ۱۳۵۶ مجدداً به صحنه‌ی هنر افغانستان بازگشت و در رادیو و تلویزیون افغانستان مشغول به کار شد. خوشگوار از سال ۱۳۶۷ به عنوان مدیر برنامه‌های کوتاه‌مدت تعلیمی و تربیتی رادیو و تلویزیون انتخاب شد که تا سال ۱۳۷۱ ادامه داشت. پس از سقوط رژیم داکتر نجیب‌الله، وی از سوی دولت آقای ربانی به سمت رئیس شورای مرکزی اتحادیه‌ی انجمن‌های هنرمندان افغانستان توظیف گردید که تا ورود طالبان به کابل، بر این وظیفه بود. او فعلاً در پیشاور پاکستان به سر می‌برد. این گفتگو را آقایان مهدی‌زاده کابلی و محمدعلی عباسی‌افغان تهیه کرده و برای دزدری فرستاده‌اند که اینک به چاپ می‌رسد. پیشاپیش از همکاری و زحمت این عزیزان سپاسگزاریم.

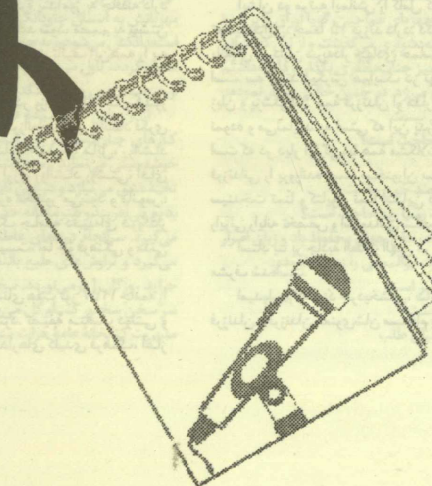
انجمن موسیقی، انجمن مهندسی و انجمن نقاشی. هر کدام از این انجمن‌ها در چوکات یک ریاست، فعالیت‌های خود را پیش می‌بردند. تا جایی که ممکن بود و امکانات مادی و معنوی اجازه می‌داد، ما هر کدام در بخش‌های مختلف وظایف خود را انجام می‌دادیم. موقعی که حکومت اسلامی ایجاد شد، من به حیث رئیس شورای

● جناب آقای خوشگوار! خوب است صحبت را درباره‌ی اتحادیه‌ی هنرمندان افغانستان و فعالیت‌های آن آغاز کنیم. بفرمایید.

○ با سلام و تشکر از شما. عرض کنم که اتحادیه‌ی انجمن‌های هنرمندان افغانستان متشکل از پنج بخش بود یعنی انجمن سینما، انجمن تیاتر،



بنیاد آندیشه  
تاسیس ۱۳۸۱





مرکزی مقرر شد. این وقتی بود که اصلاً تمام سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی در افغانستان از بین رفته بودند. روشن‌تر بگوییم، از سیزده سازمان اجتماعی که قبلاً داشتیم، بویی و رنگی از هیچ کدام باقی نمانده بود. بالاخره با همکاری مقامات بالا، تصمیم گرفته شد که سازمان‌های اجتماعی دوباره احیا شود و کارها مجدداً شروع گردد.

در همین راستا، پس از سال ۱۳۷۱ بود که اتحادیه هنرمندان مجدداً فعالیت خود را آغاز کرد. موقعی که من به اتحادیه آمدم، دیدم به راستی اتحادیه هنرمندان حالت بسیار تأسفباری پیدا کرده است. دیگر از اتحادیه‌ای که ما چندین سال قبل دیده بودیم، اصلاً خبری نبود و من شریفانه عرض کنم حیران‌ماندم که چگونه می‌شود آن اتحادیه را که فعلاً از بین رفته، دوباره احیا کنیم. یک تعداد از هنرمندانی که می‌شد سرشان حساب کرد و کارساز هم بودند، در آن موقع از کشور رفته و در دیگر کشورها پراکنده شده بودند. البته یک سری عوامل وجود داشت که باعث فرار این‌ها شده بود. تا جایی که می‌دیدم، در نبود هنرمندانی که قبلاً بودند، خودم را تنها احساس می‌کردم. ناچار تعداد محدودی را که مانده بودند، دور هم جمع کردم و نشستیم و صحبت کردیم. تصمیمی اتخاذ کردیم که به اتفاق هم به اصطلاح یک کار تشریحی را انجام دادیم تا بتوانیم اتحادیه را سرپا ایستاد کنیم. به لطف خداوند، توانستیم در کار خود موفق شویم و تمام انجمن‌ها را دوباره احیا کنیم. با فعال ساختن دوباره اتحادیه، به تعدادی از هنرمندانی که از وطن دور شده بودند، پیام فرخوان فرستادیم که برگردند و مشغول کار شوند.

به هر صورت، در مدت زمانی که ما در اتحادیه بودیم، توانستیم اتحادیه را که اگر نه مثل سابق، ولی کمتر از آن هم نبود، فعال بسازیم و فعالیت‌های هنری را با ایجاد کورس‌های تعلیمی در بخش‌های تئاتر، سینما، خطاطی و نقاشی سازمان ببخشیم و شاگردان زیادی را جهت آموزش جذب کنیم.

در قسمت ارتباطات خارجی، کوشیدیم با هشت - نه کشوری که قبلاً پروتکل‌ها و قراردادهایی داشتیم و نیز کشورهای جدیدی ارتباط برقرار کنیم. مجموعاً توانستیم با هجده کشور جهان ارتباط خطی و مطبوعی را از سر بگیریم و درصدد این برآمدیم که کمافی‌السابق پروگرام‌هایی را در خارج از کشور اجرا کنیم و هدف از این سفرهای هنری و یا کاروان‌های هنری که برای اجرای پروگرام می‌فرستادیم، در نشان دادن هنر و فرهنگ سرزمین ما به مردم جهان بود. از طرف دیگر در داخل کشور هم وضع چندانی مناسبی برای اجرای برنامه‌ها و کارهای هنری نبود. ما باید نشان می‌دادیم که هنر و فرهنگ در کشور ما زنده است.

اما متأسفانه در راه‌اندازی و فرستادن این کاروان‌ها موفق نبودیم و همین طور نتوانستیم از هنرمندان خارج دعوت کنیم تا به افغانستان بیایند و برنامه داشته باشند. چرا؟ زیرا هم گپ‌هایی گفته شد و هم

**در مجموع، مردم، هنر و هنرمند را پاس می‌داشتند. تنها در دوره ظاهرشاه مردم به خاطر این‌که دانش‌شان کمی پایین بود، قشر هنرمند را به دیده حقارت می‌دیدند.**

عواملی به وجود آمد که مانع این کارها شد و هم وضع مالی و اقتصادی ما خوب نبود. شما یقین بکنید وقتی من به اتحادیه آمدم حتی یک فی‌صد از دارایی‌هایی که اتحادیه داشت، نمانده بود. کلاً تاراج گشته و طعمه حریق شده بود. وقتی ما در سرک سیزده وزیراکبر خان بودیم، تقریباً چهار، پنج راکت به تعمیر اتحادیه اصابت کرد که تمام شعبات و دفاتر ما را تخریب کرده و از بین برد. آثار بسیار قیمتی و خوب، اوراق و مثلاً کارت‌های سوانح مردم، فیلمنامه‌ها، نمایشنامه‌ها، و تابلوهای نقاشی، همه از بین رفت. ما در حدود ۳۵۰۰ قطعه کار نقاشی داشتیم و این‌ها تابلوهای نایابی بودند. خود سالن نمایش و یک نمایشگاه دایمی که همین تابلوهای قیمتی و با ارزش در آنجا بود، کلاً طعمه حریق و تخریب شده بود. وقتی ما آمدم، اثری از آن‌ها نبود، غیر از چند تکه کاغذ پاره که در اطراف افتاده بود.

در عین حال به خاطر همین جنگ‌ها نیز ما مجبور شدیم یک سال اتحادیه را ترک بگوییم و دفتر خود را به گوشه دیگری از شهر جابجا بسازیم. یک‌سال در قسمت خیرخواه در یک حویلی به‌سر بردیم و مشکلاتی را تحمل کردیم، صرفاً به خاطر این‌که همین هنرمندانی که برای ما باقی مانده بودند، پراکنده نشوند. با یک امیدواری که دولت برای ایشان داده بود، کارشان را تعقیب می‌کردند. در مدت زمان جنگی که در آن‌جا بودیم، دست به فعالیت‌ها و اقداماتی زدیم و توانستیم یکی، دو نمایشگاه نقاشی و یک نمایشگاه خطاطی به راه بیندازیم و حتی در آن شرایط جنگی و دواغ، یک کنسرت در سینمای خیرخانه برپا کردیم. همین برایی کنسرت موسیقی پس از انقلاب اسلامی نخستین گامی بود که ما در راه گسترش موسیقی برداشتیم و موفق هم شدیم. فکر ما این بود که در قسمت توسعه و انکشاف اتحادیه، باید زیاد کوشش کنیم. تا هر جایی که امکانش بود، وقتیم، دیدیم، صحبت‌ها کردیم و همین قدر شد که روتقی در طی سه، چهار سال اخیر به اتحادیه بدیم. اما به خاطر ضعف اقتصادی، طرح‌ها و کارهایی را که مد نظر داشتیم نتوانستیم انجام بدهیم.

در بخش سینما ما چند فیلمنامه را روی دست گرفتیم و با مساعی مشترک تلویزیون و افغان‌فیلم، چند فیلمی تهیه کردیم. بالاخره این‌که با همین تلاش‌ها، اتحادیه همان مسیر اصلی و اساسی خود را دریافت. در چنین موقعی که اتحادیه تازه سر پا ایستاد شد و خود را تکان داد و آرزومند این بود که قدم‌های مفیدتری را بردارد، طالبان آمدند و اصلاً از اتحادیه اثری نماند، زیرا با یک فرمان، سیزده سازمان اجتماعی را ملتی قرار داده و کارمندان آن‌ها را پراکنده کردند.

● **درباره تاریخچه و هدف از تشکیل اتحادیه هنرمندان کمی صحبت کنید.**

○ اتحادیه هنرمندان افغانستان - اگر اشتباه نکنم - در سال ۱۳۵۹ ایجاد شد. این اتحادیه قسمی که از نام آن پیداست، برای اتحاد تمامی

هنرمندان افغانستان ایجاد شده بود، برای بسیج و تشکل یافتن هنرمندان تمام عرصه‌های هنری کشور. پایگاهی بود برای تمامی هنرمندان در جامعه و خویشخوانه به همان مرام هم رسید. تشکل بسیار خوبی بود و کارهای ارزشمند و مفیدی در گذشته انجام می‌داد. جز در یکی، دو مقطع کوتاه که با رکود مواجه شد، دیگر از بنو تأسیس تا سال ۱۳۷۵ که تعطیل شد و از بین رفت، روند کاری فعالی داشت و اثرات مفیدی از خود بر جای گذاشت.

● **شما درباره فعالیت بخش‌های مختلف اتحادیه، از قسمت تئاتر و سینما نام بردید. البته خود شما هم از دست‌اندرکاران تئاتر و سینما در کشور هستید. به عنوان یک هنرمند سینما و تئاتر، در این دو بخش صحبت کنید و درباره هنرمندان شاخصی که در سینما و تئاتر افغانستان حضور داشته‌اند چه در گذشته و چه حالا - و همچنین ارتباط اتحادیه را با دیگر نهادهای هنری کشور مانند افغان‌فیلم و یا تلویزیون روشن کنید که روابط و همکاری‌هایشان چگونه بود.**

○ در قسمت تئاتر و سینمای کشور اصلاً من خود را آدم با صلاحیتی نمی‌بینم و این اجازه را هم به خود نمی‌دهم که درباره سینما و تئاتر صحبت کنم، اما تا جایی که چشم‌دید خود من است و یک مقدار وقت در این عرصه‌ها گذرانده‌ام، همین را خدمت شما عرض می‌کنم.

مسأله سینما در افغانستان با نشیب و فرازهای فراوانی مواجه بوده که تئاتر هم در این نشیب و فرازا قرار دارد. البته تئاتر در گذشته‌های دور بیننده بسیار زیاد داشت و این البته جای اختراع است، یعنی تقریباً از پشتیبانی مردم و ملت برخوردار بود. به این مفهوم که مردم همیشه در انتظار به سر می‌بردند تا کدام درامه‌ای روی ستیژ بیاید و آنان بروند و نگاه کنند.

از آن وقت به خاطر دارم که در همین پوهن تئاتر در هر ماه یک مرتبه نمایشی را روی ستیژ می‌کشیدند. این نمایش اگر نو می‌بود یا کهنه، فوق نمی‌کرد و بیننده خود را به طور کامل داشت. در آن وقت راستی درامه‌ها جایگاه بلند خود را داشتند. درامه‌های بسیاری قوی از نویسندگان بسیار خوب و شهرکشور و یا از کشورهای بیرونی - در سطح جهانی آن - به معرض اجرا در می‌آمد و هنرمندان ما هم با همان مهارت و توانایی که داشتند، نقش‌های بسیار خوبی را ایفا می‌کردند این برای تمامی مردم ما دلچسب بود. من به خاطر دارم، روی علاقه و میلی که به نمایش داشتم، آمدم به پوهن تئاتر. می‌خواستم یک‌تک بگیرم که گفتند: تکت خلاص شده و ما می‌توانیم برای سه روز بعد به شما تکت بدهیم. البته چون یک برادر من در آن‌جا مصروف کار بود، من برای او احوال روان کردم و او آمد و مرا به داخل پوهن تئاتر برد. سالن پر از مردم بود. چونکی نمانده بود و بسیاری از تماشاچیان در راهرو ایستاده و نمایش را تماشا می‌کردند. علاقه‌مندی مردم به حدی بود که در راهرو سالن جای نمی‌ماند. همین پوهن تئاتر تا یک زمانی، خدمات ارزنده‌ای انجام داد و البته در رأس مدیریت آن مرحوم سید مقدس نگاه تشریف داشتند.

دیگر هنرمندان از جمله محمدعلی رفعت، اسناد بسپه، اسناد صادق، عزیزانه هدف، آقای پیکر، عبدالوهاب صنعتگر، حبیبی عسکر و همین قدر تعداد هنرمندان دیگری هم بودند که در آن‌جا هنرنمایی

می‌کردند. این‌ها چشم و چراغ کشور بودند. در آن وقت هر کدام از این‌ها بیننده خاص و علاقه‌مند خاص خود را داشتند. اما همین تئاترها رو به ضعف نهاد و من نفهمیدم که علت چه بود؟ از کدام نگاه، از نگاه سیاسی، از نگاه مالی یا شرایط محیطی این ضعف به سوی تیاتر ما آمد؟ این گپ‌ها را در آن وقت، چون خریدم نمی‌فهمیدم و تا حالا این موضوع آن‌قدرها برایم روشن نشده است. فکر می‌کنم یک مقدار مسأله مالی باعث شد.

همین قسم یک مقدار فرز و نشیب‌ها را سینمای ما هم کشید. خدمت‌تان بگویم نخستین فیلمی که افغانستان افتخار تولیدش را داشت، فیلم عشقی «دوستی» بود که با یک کمپانی هندی قرار فیلمبرداری، شستشو، چاپ و ضبط آن گذاشته شد که آن‌ها به دوش داشته باشند. از هنرپیشه‌های ما آن‌وقت عبداللطیف، نشاط ملک‌خیل و آقای پیکر در این فیلم سهم داشتند و نقش بازی می‌کردند. این نخستین فیلمی بود که افغانستان تولید کرد و البته یک قدم بسیار نیک و بزرگی بود برای گسترش سینما. البته برخی عواملی پیش آمد که من نمی‌توانم در آن باره چیزی اظهار کنم، اما هرچه بود، سینما یک دم سقوط کرد. همین مسأله فیلم و فیلم‌بازی - به اصطلاح مردم - کاملاً خاموش شده و اصلاً کسی از این گپ و سخن‌ها نمی‌زند. تاثر هم همین طور بود ولی خوشبختانه تیاتر بیست‌های ما باز هم رجوع کردند و آهسته آهسته توانستند تیاتر را روی ستیژ بکشند. حتی من به خاطر دارم که یک وقتی هنرمندان ما آزرده‌خاطر بودند که تیاتر کشور ما شکل عجیبی به خود گرفته یعنی تجارتی شده‌است؛ قداست ستیژ از بین رفته و به نام تیاتر ملی، تیاتر تجارتی در کابل درست شده‌است. در این تیاترها علاوه بر این‌که بعضی پیش بردها خیلی بی‌محتوا بود و پارچه‌های خودساخته اجرا می‌کردند، کنسرت هم داشتند و مثلاً یک مرکز رقص و موسیقی را به نام تیاتر ملی نام می‌کردند و این خیلی تجارت‌آلود بود نه هنرمندانه. به‌هرحال

این تیاترهای نهاد ملی در یک‌دوره از بین رفت و وزارت مطبوعات وقت، به خاطر کمک به کسانی که در آن‌جا کار می‌کردند، محدوده و پایگاهی به وجود آورد به نام انسامبل (مجموع) مرکزی و آن‌ها در آن مجتمع گرد آورده، زیر کنترل گرفت. البته این مرکز پس از آن نسبتاً خوب شد چون زیر کنترل شد. حرکات، رقص و آواز و حتی اشعارشان را کنترل می‌کردند. تیاتر تقریباً به یک مؤسسه دولتی تبدیل شد. خوب شد به خاطر این‌که جلوگیری می‌شد از فساد اجتماعی. وزارت مطبوعات وقت تمام مشکلات این‌ها را رفع کرد. این گروه به کشورهای خارجی سفر کردند و در کشورهایی چون تاجیکستان و ازبکستان و... کنسرت اجرا نمودند.

به هر صورت در طی نشیب و فراز سینما و تیاتر، بالاخره سینما یک مقدار جان گرفت. بعضی‌ها به این هنر توجه کردند و سرمایه‌گذاری کردند برای احیای سینما در افغانستان. کمپانی‌های متعددی ایجاد شد که از جمله می‌توان به افغانستان‌فیلم، قیس‌فیلم و نظیرفیلم از قدیم اشاره کرد. هر کدام شروع به فعالیت هنری کردند و یک مقدار کارهایی انجام دادند، خصوصاً شفق فیلم و نظیر فیلم. حتی هر مؤسسه‌ای که می‌خواست ایجاد شود باید، یک اثر هنری می‌داشت.

البته تیاتر هم همان طور گرایشی پیدا کرد و یک تحول در این عرصه هم به وجود آمد. گویا وزارت مطبوعات وقت، هنرمندان تیاتر را هم در قسمت تیاتر کابل پنداری جمع کرد و به نام «کابل تیاتر» و به نام



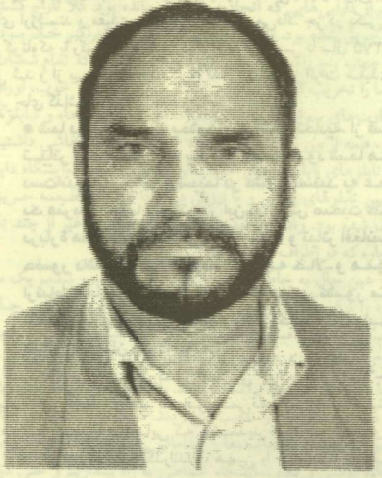


«افغان پنداری» آثار بسیار خوبی روی ستیژ آمد. می‌توانم بگویم - با رکودهایی که در مسیر داشتند - این آغاز کردن بسیار زبینه بود، به ویژه که سفرهایی هم برای اجرا در کشورهای خارجی داشتند. همین افغان پنداری به راستی مرکز تمام هنرمندان تیاتر بود. اما متأسفانه بر اثر دخالت‌هایی، یک روز خیر شدیم که افغان پنداری آتش گرفته و تمام آثار و لوازم مربوطه به خاکستر تبدیل شده‌است. از آن محل جمع هنرمندان تیاتر و لوازم آن فقط خاکستر باقی ماند و هنرمندان آواره و پریشان شدند. تعدادی به خارج کشور رفتند و تعدادی ماندند که به همت یک نفر به نام سلیم خنجی - خداوند رحمتش کند - در وزارت کلتور، برایشان جای و معاش درست شد و گرد آمدند. در همین فرصت خوب است بگویم که آقای مهدی دعاگو، یکی از نویسندگان خوب کشور ما، کتابی در تاریخ تیاتر کشور نوشتند که تمام فراز و نشیب تیاتر کشور ما در آن درج است. در این‌جا هنرمندان شاخصی بودند که یک عمر در عرصه هنر سرخود را سفید کردند، زحماتی را متحمل شدند و تیاتر را ساختند. هنرمندانی چون قادر فرخ، آسان عقیل، مجید قیاسی، کریم جاوید، مرحوم سلیم خنجی و دیگر دوستانی که حضور ذهن ندارم نام ببرم. این‌ها کسانی بودند که چشم و چراغ مملکت بودند و اگر به همان شکل به کار ادامه می‌دادند، تیاتر ما همچنان روشن گرفت، تا زمانی که جنگ‌های تحمیل شده بر ما اجازه فعالیت بیشتر را نداد. بالاخره با ایجاد حکومت اسلامی در افغانستان کوشش‌هایی برای این‌گونه فعالیت‌ها از سر گرفته شد. با تمام تلاش‌هایی که دولت انجام داد، جنگ‌های کابل و راکت‌باران نهر باعث شد که تعدادی از هنرمندان به طرف پاکستان بروند و تعدادی هم به مزار شریف روانه شوند و البته هر کدامشان قرار شنیدگی به فعالیت مشغولند. کسانی که به پیشاور آمدند فعالیت‌های داخل چوکات را در یک محدوده دیگر و زیر یک نام دیگر آغاز کردند. از آن جمله می‌توانم رادیو بی بی سی را مثال بزنم که این دوستان تا همین لحظه در آن‌جا فعالیت می‌کنند.

در عرصه سینما نیز هنرمندانی خوب داشتیم، هم هنرپیشه و هم دایرکتور و متأسفانه همه فراری شدند، از جمله فقیرنی که هم هنرپیشه بسیار موفقی بود و هم دایرکتور بسیار خوبی. از جمله فیلم‌هایی که ساخت، فیلم سربند، نقطه بزرگ و ده‌ها فیلم دیگر را می‌توان نام برد که به معرض نمایش نیز گذاشته شد. همچنین انجیتیر لطیف که فیلمساز خوبی بود، واحد نظری، صدیق فرهنگ، همایون پاییز، سلام سنگی، معرفت شاه آرش ... این‌ها کسانی بودند که در عرصه سینمای کشور فعالیت داشتند. جنگ‌های تحمیلی سبب متوازی شدن آنان از وطن گشت و هیچ یک از ایشان در وطن باقی نمانده‌است.

**● در عرصه نقاشی، خطاطی و همچنین موسیقی چه فعالیت‌هایی وجود داشت؟ می‌دانم موسیقی از هنرهایی است که در افغانستان سابقه درخشانی دارد. در این بخش‌ها قری صحبت کنید.**

○ در قسمت نقاشی در بخش‌هایی از صحبت پیش از این عرض کردم که ما در حدود سه هزار تابلو ناب داشتیم که بسیار ارزشمند بودند. جدا از آن، نقاشان خوبی هم در جامعه ما بودند از جمله می‌توانم از فقیر محمد خان صنعتگر، پرویز، قریانملی خان، عزیززی و اشرف انهرگر نام ببرم. استادانی که در انجمن نقاشی مشروف کار بودند. در بخش خطاطی - که جزوی از نقاشی است - یکی سلطان‌علی خان بود که کارهای بسیار خوبی کرد. از جمله، کار بسیار خوب و ناب



او، نوشتن قرآن عظیم‌الشان با خطی بسیار مقبول بود. با تأسف باید بگویم کار نوشتن این قرآن ناتمام ماند. جنگ‌های تحمیل شده بر ما، فرصت نداد که این اثر را تکثیر و چاپ کنیم، در حالی که در زمان حکومت اسلامی زمینه برای چاپ این قرآن نفیس فراهم شد. آقای انجیتیر احمدشاه مسعود و استاد ربانی هم این قرآن عظیم‌الشان را دیدند و برای تکمیل و آماده‌سازی آن همکاری فوق‌العاده خودشان را اعلام کردند، اما جنگ‌ها باعث شد که این طرح ناتمام بماند. حواشی و تذهیب این قرآن را هم آقای شیرمحمد باشی‌زاده، از مینیاتوربست‌های بسیار خوب کشور ما انجام دادند، شیرمحمد باشی‌زاده و استاد قربانعلی عزیززی. به هر صورت، در خطاطی ما استاد اسماعیل صدیقی را داریم که ایشان تقریباً ابتکاری در خط ایجاد کردند. خطاط هفت قلم ما وکیلی پولزایی از اعضای انجمن بود. ولی استاد صدیقی خطاط نه قلم بود. این استاد آثار بسیار ارزنده داشتند که چون شرایط و اوضاع مناسبان نبوده، ما نتوانستیم آثار ایشان را - که در حدود ۱۵۰ تابلو می‌شد - به نمایش در بیاوریم. اگر احياناً یک سالن را تعیین می‌کردیم و این آثار را به نمایش می‌گذاشتیم، احتمال داشت یک زد و خورد رخ دهد و این آثار از بین بروند.

در بخش موسیقی هم تقریباً توانستیم آهنگ‌های میهنی و آهنگ‌های حماسی را در هفت گروه، برای رادیو و تلویزیون تهیه کنیم. البته تمام مصارف آن را اتحادیه هنرمندان می‌داد. رادیو تنها در قسمت ضبط آثار ما را یاری می‌کرد.

در بخش سینما و تیاتر هم یکی، دو کورس را ایجاد کردیم. برای پنج، شش ماه جوانان را دور خود جمع کردیم. بیش از بیست نفر در بخش سینما و در همین حدود در بخش تیاتر توسط استادان ما آموزش دیدند. در زمینه فعالیت‌های سینمایی، ما فیلمنامه‌های زیادی را تهیه

کرده بودیم و روی دست داشتیم که با مساعی مشترک افغان فیلم و تلویزیون، فیلم‌هایی را ارائه کنیم که با تأسف باید بگویم جنگ‌ها برای ما این مجال را نداد. خوب بالاخره هم روزی شد که با انتقال حکومت اسلامی از کابل و ورود طالب‌ها، دیگر اثری از هنر و هنرمند وجود ندارد. چطور شد - نمی‌فهمم - روی چه موضوعی تعداد بسیار کمی از هنرمندان بسیار مبتدی را رادیو شریعت به خود جذب کرده‌است.

**● ما در افغانستان شاهد حکومت‌های گوناگونی بوده‌ایم. برخورد این دولت‌ها و همچنین برخورد مردم با هنر و هنرمند چگونه بود؟**

○ والله من فکر می‌کنم پاسخ‌دادن به این سؤال برابرم مشکل تمام می‌شود، ولی با آن هم با حفظ بی‌طرفی تمام عرض می‌کنم که تا جایی که من آگاهی دارم، در دوره‌های مختلف قشر هنرمند قدر و قیمت داشته‌است. هر چند کاستی‌های زیادی وجود داشت و مشکلات فراوانی بر سر راه هنر و هنرمند واقعی موجود بود، اما به‌رحال در نظر داشتند و یک مقدار از قشر هنرمندان استقبال می‌کردند. چنانچه من - در دوره سلطنت ظاهر که هنرمند ارزش خود را داشت - این صحنه را به یاد دارم که ما یک تیاتر را به روی ستیژ کابل ننداری اجرا کردیم به نام «اشک‌ها» که دایرکتوری‌اش را هم مرحوم استاد صادق کرده بود. ما تمام خاندان سلطنتی و وزیران را دعوت کرده بودیم. در شب اول اجرا شما فکر کنید که به غیر از خود ظاهرشاه - که نیامده بود - دیگر تمام خاندان سلطنتی، وزرا و سران کشوری و لشکری آمده بودند و دیدن کردند. ما هنرمندان با یک استقبال بی‌نظیر مواجه شدیم. از آن گذشته در دوره داوود خان و بالاخره در دوره نجیب هم هنرمندان ارزش خود را داشتند. در حکومت اسلامی هم تا جایی که ما در جریان بودیم و تا جایی که من از مقامات ریاست جمهوری هدایت داده می‌شدم، راستی راستی توجه زیادی را احساس می‌کردم.

در طی این دوره‌ها از ناحیه مردم هم - تا جایی که من به یاد دارم - برخورد خوبی می‌شد. مردم از هنرمندان خود استقبال می‌کردند. در هر جایی که یک هنرمند را می‌دیدند، گرد او حلقه می‌زدند و بسیار علاقه‌مند بودند که لاف‌زبانان او یک چیزی بپوشوند. خوب، این‌که بعضی اوقات کم‌توجهی به مسایل هنری می‌شد، بنابه شرایط اجتماعی آن زمان بود. ولی در مجموع، مردم، هنر و هنرمند را پاس می‌داشتند. تنها در دوره ظاهرشاه مردم به خاطر این‌که دانش‌شان کمی پایین بود، قشر هنرمند را به دیده حقارت می‌دیدند. به عبارت روشن‌تر برایتان بگویم پیش مردم که نام هنرمند را می‌گرفت، می‌گفتند، یعنی راقصه. اما بالاخره، با اکتشاف سطح دانش جامعه و با تلاطم همین نمایش‌ها، دید مردم نسبت به هنرمند رو به خوبی رفت.

**● خوب است در این بخش از صحبت‌هایتان، نظر خود را درباره فرم و محتوای هنر در افغانستان ارائه بفرمایید.**

○ از گذشته‌ها که خدمت شما عرض کنم، فرم و محتوای هنر انتقادی بود. اما در یک دوره کوتاه که ما اصلاً سرش حساب نمی‌کنیم، یک مقدار از محتوای آن کاسته شده بود، یعنی صرفاً این را در نظر گرفته بودند که تماشایی را حفظ کنند و تماشایی از سالن، خوش برآید. اما این دوره بسیار زود گذر و کوتاه بود. دیگر، محتوای تمام نمایشنامه‌ها در درجه اول در نظر گرفته می‌شد. حتی اگر به ما به عنوان هنرپیشه نقشی داده می‌شد، نمایشنامه را می‌بودیم در خانه و بررسی می‌کردیم. ما تا آخر مطلب را می‌خواندیم و تجزیه و تحلیل می‌کردیم که این نمایش چه حرفی

برای مردم می‌زند. احياناً اگر حرف‌هایی داشت که برای مردم ما آموزنده و مفید نبود، نظر خود را به استاد ارائه می‌کردم و سؤال می‌کردم. شاید من به خطا رفته باشم. پس از آن، فرم و محتوای نمایشنامه‌ها بیشتر مورد توجه هنرمندان قرار گرفت. نمایش‌های بی‌محتوا و بیهوده روی ستیژ اجرا نمی‌شد و ما هم من‌حیت هنرمند رسالت داشتیم و نمی‌گذاشتیم روی صحنه بیاید، به خاطر این‌که اهمیت و ارزشمندی هنر را از بین می‌برد. ما این را یک لطمه به شخصیت خود می‌دانستیم. لذا طرفدار اجرای نمایش‌های بیهوده نبودیم.

**● مخاطبان هنر تیاتر و سینما بیشتر از میان کدام اقشار جامعه بودند؟**

○ عرض کنم، یک تعداد نمایش‌هایی که روی ستیژ می‌رفت، نوسنده‌ها زیاد کوشش می‌کردند که با روحیه، عنعنه و سنن ملی کشور ما منطبق باشد. مثلاً نمایشنامه سیدمقدس نگاهه که به نام «خشو» روی ستیژ آمد، در بین مردم وطن ما کاملاً پذیرفتنی بود و مردم به حدی این نمایشنامه را پذیرفتند که هر فرد از کابلی‌ها دو - سه مرتبه به دیدن آن رفت. همچنان نمایشنامه‌های نویسندگان دیگری چون اکرم عثمان، آقای محمدعلی رونق، مرحوم استاد سرخوش‌هروی و غلامعلی امید که با روحیه مردم و عنعنه و فرهنگ ما مطابقت داشت و توجه مردم را جلب می‌کرد و تعداد زیادی از مردم را راضی نگاه می‌داشت.

**● پیام نمایشنامه‌ها چه بود و از چه مضامینی برخوردار بودند؟**

○ برای پیام این نمایشنامه‌ها، زیاد کوشش می‌شد که برای جامعه سازنده باشد. مثلاً بعضی عنعنات و رسوم خرافاتی را از بین ببرد و جامعه را بفهماند و آگاه کند که خیر و صلاحشان در چیست. جامعه را می‌خواست بسازد و تمام مسایل اجتماعی در این راستا نقد و بررسی می‌شد؛ به همین خاطر برای مردم دلچسب بود. مردم هم اصلاح‌پذیری داشتند، چون آموزنده بود.

**● در دوره کنونیست‌ها محتوای تیاتر و سینمای ما جنبه سیاسی هم پیدا کرد؟ آیا آن‌ها در عرصه هنر تأثیری گذاشتند؟**

○ برای شما معلوم است که سیاست همان طور که روی مسایل آموزشی، اجتماعی و فرهنگی تأثیر می‌گذارد، سر هنر هم تأثیر دارد. هنر ما هم در این مرحله از این مسایل برکنار نبود. این‌طور عرض کنم که از مسایل نظامی گرفته تا هنری و فرهنگی زیر تأثیر سیاست رفته بودند.

**● در دوره حکومت اسلامی محتوای نمایشنامه‌ها و فیلم‌هایی که ساخته می‌شدند چگونه بود؟**

○ در این دوره هم کوشش می‌شد مسایل سیاسی تأثیر خود را روی فرهنگ و مسایل اجتماعی بگذارند. زیاد کوشش می‌شد مسایل اجتماعی در نظر گرفته شود ولی در چوکات اسلامی. مثلاً زن باید با پوشش کاملاً اسلامی در تیاتر و سینما حاضر می‌شد و دیگر مسایل اسلامی که از دید اسلام برای ما محترم است. پس به گونه‌ای می‌شد این تأثیر را در عرصه هنر و فرهنگ جامعه لمس کرد و دید.

**● از این‌که وقت گرانبهای خود را در اختیار ما قرار دادید، سپاسگزاریم.**

○ من هم متقابلاً از شما تشکر می‌کنم.





# داند آنکس که آشنای دل است

گفت و گو با علی بابا اورنگ، هنرمند خط - نقش



اشاره:

علی بابا اورنگ در سال ۱۳۵۱ در قریه بالاسر علودال جاغوری از توابع ولایت غزنی به دنیا آمده است. اورنگ، خط - نقش، کار می‌کند و حدود هفت - هشت سال است که با رنگ‌ها محشور است. فرصتی دست داد که گفتگوی خودمانی‌ای با ایشان داشته باشیم.

○ آقای اورنگ! شما به عنوان یک هنرمند - که یک نمایشگاه انفرادی در شیراز داشتید، کیفیات و حالات روحی مردم مهاجر و بخصوص انصار را نسبت به خود و پردازش‌های خود چقدر نزدیک می‌بینید؟

● تماشایی تا تماشایی‌ست. یک‌دهه از خانه تصمیم می‌گیرند که بیایند و نمایشگاه را ببینند و طبعاً دنبال چیزهایی هستند و یک سری ذهنیات و برداشت‌هایی هم دارند. یک‌دهه هم به قصد گردش بیرون می‌آیند و با گذر از کنار نمایشگاه، سری هم به نمایشگاه می‌زنند. عده‌ای هم هستند که با دیدن نمایشگاه، احساسی برای‌شان دست می‌دهد. آنهایی که مخصوصاً برای دیدن نمایشگاه می‌آیند، به همان اندازه که خودشان مطلبی به دست می‌آورند، راهنمایی‌های خوبی هم دارند که انسان می‌تواند از آنها استفاده کند. ممکن است انسان در بعضی تابلوها یکسری کارهایی انجام داده که خودش هم متوجه نیست، تماشایی انسان را متوجه می‌کند؛ مثلاً فلان قسمت گویای نلان کار و بهمان

مطلب است. این قشر از تماشایی به حالت‌ها و خواسته‌های انسان نزدیک‌تر است.

○ اگر کسی واقعاً روی نقطه‌ای انگشت بگذارد و به خود شما مستقیماً بگوید که جناب آقای اورنگ! در فلان مورد شما از دستورات خوشنویسی سرپیچی کرده‌اید، یا دست شما لغزیده و کشیده دچار اشکال شده و یا دایره‌ها همسایز نیستند، و یا هم از حیث سلیقه نیستند، شما چه عکس‌العملی ممکن است داشته باشید؛ خوشحال می‌شوید یا بی‌ی می‌شوید؟

● من همیشه معتمد بوده‌ام که انسان با انتقاد سازنده و به‌جا، و شکیان آن پیش‌نویس‌ها را در برابر ستایش و تمجید نهایتاً انسان خوشحال می‌شود. البته تا آنجایی که ممکن است تمجیدها را به دو دسته تقسیم کرد: یک‌دهه هستند وقتی از نمایشگاه دیدن می‌کنند و کارها را می‌بینند، اگر نقطه قوتی را می‌بینند درک می‌کنند و با فهم از آن نقطه قوت، تحسین می‌کنند. این نوع تحسین، ارزش دارد. یک‌دهه دیگر هم هستند که نفهمیده تعریف می‌کنند و نفهمیده بد می‌گویند. در کل از این تعریف‌ها نباید خوشحال شد ولی اگر انتقاد سازنده باشد آدم باید خوشحال شود. چون انسان در برابر انتقاد سازنده رشد می‌کند. زیرا عیب‌های کارش گرفته می‌شود.

○ با توجه به اینکه گرافیک یک امر قانونمند است و انسان مجبور است روی نقطه و یا «پانتولیسیم» حرکت کند. از طرفی هم رنگ‌ها و سیاه‌مشق‌ها ایجاب می‌کند که سیلان داشته باشند. شما این دو امر تقریباً متضاد را چگونه در کارهای‌تان جمع کرده‌اید؟



● من قبلاً خط و نقاشی را جدا از هم کار می‌کردم. و با شرایط و وقت کمی که داریم در صدد برآمدیم که یا خط بنویسم یا نقاشی کنم. زیرا اگر این وقت کم را در اختیار یکی از این دو قرار بدهم، درخشش بیشتر و بهتر خواهد داشت. با این حال، شروع کردم به خطاطی از طرفی هم علاقه شدیدی به رنگ داشتم. لذا تصمیم گرفتم رنگ را در قالب نقاشی‌خط پیاده کنم و احساس خودم را نسبت به رنگ از این طریق پاسخ بگویم. نقاشی، به سبک پانتولیسیم و نقطه‌چین را به این خاطر انتخاب کرده‌ام که حرکات دست، نزدیک به حرکات قلم در نستعلیق است. از طرفی دیگر هم باید یک مقدار بدعت در کار یک هنرمند باشد خلاقیت و پیش‌نوآوری داشته باشد. قانون را بداند و بشکند. جاهایی هم هست که آدم نمی‌تواند با خط تنها ابراز احساسات کند و پای رنگ پیش می‌آید که یک مقدار از طریق خط به این احساسات، پاسخ داده شود و یک مقدارش هم از طریق رنگ جبران شود. باز هم یک سطر ساده انسان را راضی نمی‌تواند. سیاه‌مشق می‌نویسد: سیاه‌مشق درهم، سیاه‌مشق مکرر، سیاه‌مشق انسبوه، سیاه‌مشق سطری، سیاه‌مشق خفی و جلی که بستری‌ست مناسب برای ابراز احساسات و پیاده کردن خواسته‌های درونی. در چلیپانویسی و کتیبه‌نویسی یکسری محدودیت‌هایی‌ست که در سیاه‌مشق نیست.

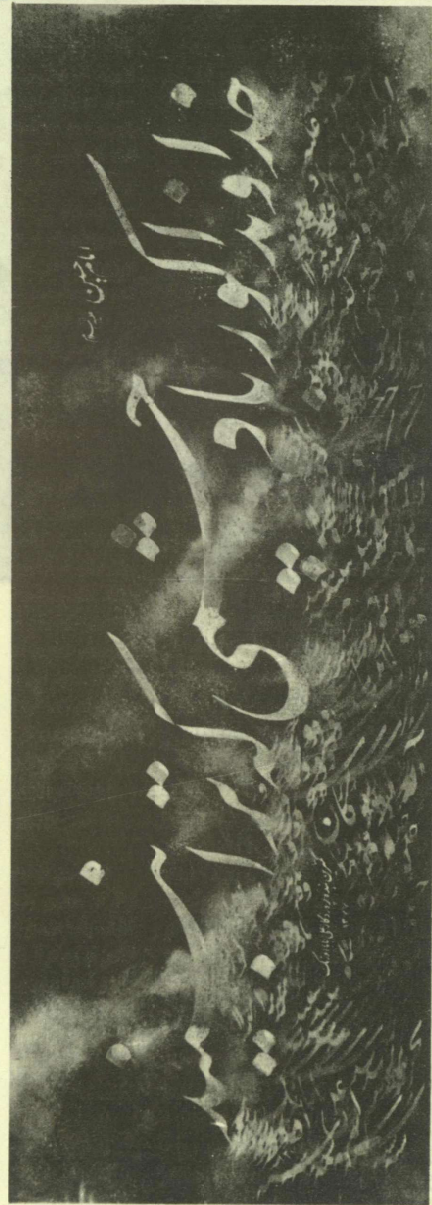
○ اشاره کردید که گاهی از اوقات قانونگرایی و محدودیت‌هایی که در نستعلیق است آدم را راضی نمی‌کند و مجبور می‌شویم که به رنگ پناه بیاوریم. بنا بر خوررتان یا خود رنگ چیست. از نفس رنگ - که تنها و آخرین پناه دیداری انسان است - چه برداشت دارید؛ در

هر کیفیتی که باشد؟ زیرا گاهی انسان مجبور می‌شود به رنگ‌هایی پناه بیاورد که از لحاظ روحی تأمین شود. شما چه برداشتی از رنگ دارید و چه رنگ‌هایی را با روحیات خود سازگار می‌بینید؟

● انتخاب رنگ‌ها درست بستگی دارد به شرایط و وضعیت اقلیمی و بستی. مثلاً انسان در بچگی به یک رنگ خاص علاقه دارد، کم‌کم که بزرگ شد و سنش بالا رفت علاقه‌مندی‌اش تغییر می‌کند. رنگ تأثیر عمیق در زندگی آدم‌ها دارد. اهمیت رنگ‌ها در زندگی انسان همین قدر کافی‌ست که خدارند مسأله آفرینش را در سوره فاطر اینگونه مطرح می‌فرماید: وقتی باران از آسمان بارید، دنیایی از رنگ‌ها در اثر بارش باران از زمین سر بیرون آورد، کوه‌های بیراهه‌ها در دل کوه‌ها، سنگ‌ها هر کدام رنگی دارند. حتی انسان‌ها رنگ‌های مختلف دارند. من هم بشر به رنگ‌های سرد علاقه‌مندم. شاید به خاطر وضعیتی که داریم باشد، دور از خانه، دور از وطن، دور از سرزمین کودکی‌ها. قطعاً رنگ، یک چیز احساسی‌ست و برای دوست داشتنش دلیل عقلی هم نمی‌خواهد.

○ فرمودید که به رنگ‌های سرد علاقه دارید. در بیشتر آثار شما رنگ زرد حضور چشمگیر دارد. شما به چه دلیلی به رنگ زرد پناه آورده‌اید. من به عنوان یک تماشایی که یک اثر هنری از شما دیده‌ام شاید به این جهت به رنگ زرد روی آورده‌اید که رنگ زرد در واقع همان انعکاس آفتاب است و به عبارتی؛ چیزی از آفتاب است، کدورت‌ها و تیرگی‌هایی که در سایر رنگ‌ها وجود دارد و تحت شعاع قرار می‌دهد و گریزگاهی‌ست برای کیفیات درونی انسان. شما با برداشت‌های یکچنین تماشایی تا چه‌اند موافق هستید؟





● در عالم رنگ، چیزی داریم به نام دایرهٔ رنگی که عبارت است از رنگ‌های اصلی، رنگ‌های ثانوی و بین اینها. در این دایره، روشتر از رنگ زرد و تیره‌تر از رنگ بنفش وجود ندارد. یکی از استاتیف می‌گوید: من هرچه می‌خواهم از رنگ زرد فاصله بگیرم به من نزدیک می‌شود و هرچه به رنگ بنفش نزدیک می‌شوم از من فاصله می‌گیرد. رنگ زرد، رنگ نور خورشید است و اصلاً خود رنگ زاییدهٔ نور است. از طرفی دیگر هم رنگ زرد شور و حال غمگانه دارد. از طرفی دیگر رنگ زرد، رنگی است بین رنگ‌های گرم و سرد. از رنگ زرد در تابلوها به منظور خاصی استفاده شده. و چون تمایز اکثر کارها رنگ‌های تیره است، نیاز است که از رنگ‌های روشن استفاده شود و چه رنگی بهتر از رنگ زرد. ● به تمایز تیره و سیاه اشاره داشتید. در بسیاری از تابلوهایی که از شما دیده‌ام از پس‌زمینهٔ تیره استفاده کرده‌اید و روی آن از رنگ‌های روشن و بخصوص زرد، برداشت ما این است که شما سعی می‌کنید از دنیای گرفته و سنگینی که ما مبتلایش هستیم بگریزید؛ یعنی شما سختی آنچنانی بین خود و دنیا حس نمی‌کنید؟

● هنر، وسیله‌ای است برای رشد و تعالی انسان. و قطعاً در این مسیر از هنر و کارهای هنری استفاده می‌کند. من غرض از اینکه از تیرگی به روشنی می‌آیم منظور خاصی دارم و همان تمرکز است و تمرکز، وسیلهٔ جاری شدن در یک مفهوم است. و این تمرکز به دست نمی‌آید مگر اینکه انسان تعلقاتش را از دنیا کم کند. هرچه آدم از تعلقات فاصله بگیرد به تمرکز و یگانگی نزدیکتر می‌شود. به خاطر احساس تمرکز، چنین برداختی را در کارهای خود دارم. شاید هم تعبیر شما درست باشد که یک نوع فرار است.

● اگر شما بپذیرید که از دنیا فرار می‌کنید پس مسؤلیت شما در قبال اینهمه رنگ به جز رنگ‌های انتخابی چه می‌باشد. شما فکر نمی‌کنید از یکسری واقعیت‌های موجود فرار می‌کنید؟

● نه، این را به معنی فرار از مسؤلیت تلقی نمی‌کنم. این برداشت‌های من است از محیط، از جامعه از... و همان ذهنیات خودم را در قالب نقاشی یا خط هر کدام که مجال بدهد انجام می‌دهم. به معنی فرار از یک واقعیت، نیست. بلکه می‌خواهم به واقعیت‌های بالاتری بروم؛ واقعیت‌هایی که جزو آرمان‌های معقول انسان است.

● گذشته از اینها بیابیم روی اصل «نقطه» در خوشنویسی. بل توجه به اینکه شما یک خوشنویس هستید و نقطه، معیار سنجش و برانداز کردن شکل‌یابی کلمات است، هم از سویی کارهای گرافیکی هم می‌کنید و نقطه در گرافیک هم یک اصل مسلم است و هر شکلی که نهایت نباید به نقطه، ختم شود، نظراتان در بارهٔ خود «نقطه» چیست؛ اصلاً نقطه را چگونه می‌بینید چه تعریفی از آن دارید؟

● نقطه، یعنی بی‌انتهایی، یعنی جاری در همهٔ اعصار و زمان. اصلاً شکل کروری خیلی چیزی زیباست. ماه در آسمان گرد به نظر می‌رسد، خورشید، گرد دیده می‌شود. این سیلان بودن و روان بودن نقطه است که اینهمه گسترش یافته است. جالب‌تر اینکه در مبانی ارتباط تصویری، اولین عنصر، عنصر نقطه‌ست. از آن‌پس خط، سطح، حجم، شکل، بافت و رنگ است. نقطه خودش یک نقطه است اما با همین نقطه می‌شود دنیا را تعبیر و ترسیم کرد. از آنجایی که ذهن هنرمند، ذهن سیالی است، نقطه، نزدیک‌ترین وسیله به خواسته‌های او می‌تواند باشد. و من هم اصرار و اجبار دارم که روی نقطه حرکت کنم، زیرا با نقطه می‌شود به نوعی از یگانگی و وحدت رسید.

● گفتید اصرار دارم روی نقطه حرکت کنم. فکر می‌کنم روی آوردن شما به نقطه، خواست درونی شما و کیفیات روحی شما باشد و به عبارتی یک گرایش ذاتی است. بنا بر این تأثیرات محیطی و عوامل بیرونی را نسبت به پرداختن به نقطه و حرکت روی نقطه در چه حدی ارزیابی می‌کنید؟

● قطعاً دایره و نقطه در صحنه‌های زندگی ما تأثیر دارد. منتها - همان‌طور که گفتید - جزو خواسته‌های درونی من است. زیرا می‌خواهم در کارهایم، «زجر» باند و از عناصر مبانی سواد بصری که بتواند گویای این زجر باشد، غیر از نقطه چیز دیگر نمی‌تواند باشد. ● در یک تابلویی که از شما دیده‌ام و در آن عبارت: «خداوند کور باد چشمی که تو را نبیند» را نوشته‌اید. فکر می‌کنم شما خواسته‌اید که حضور قاطع خداوند را در تمام عرصه‌های زندگی نشان بدهید. به قول سهراب: و خدایی که در این نزدیکی است، لای این شب‌بوها، پای

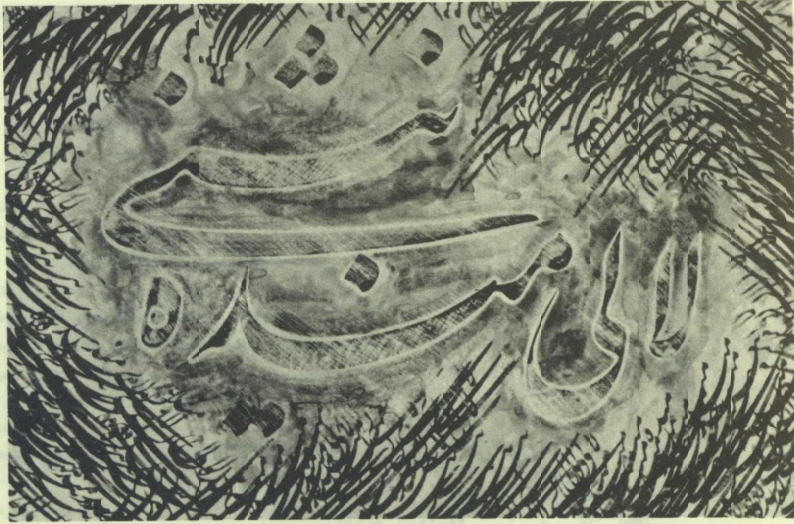
و شأن، عبارت است از رسیدن هنرمند به یک مرتبهٔ ثابت انسانی و کیفیات متعالی روحی.

● استحضار دارید که «کشیده» در خوشنویسی یکی از اصول است. شما برای کشیده چه جایگاهی قابل هستید و اصلاً برداشت‌تان از کشیده چیست؟

● کشیده، یعنی ایجاد خلوت و جلوت و رعایت تناسب در ترکیب و می‌تواند نمایی از سیر حرکت زندگی و نشان‌دهندهٔ گذر زمان باشد.

● شما در بعضی کارهای‌تان، از ترانه‌ها و واژه‌ها و نقوش و نگارهای محلی استفاده کرده‌اید. ممکن است توضیح بدهید چرا؟

● فرهنگ شفاهی جزو تاریخ یک ملت است که عمده‌ترین دردها، خواسته‌ها و آرزوها را که جزو ارزش‌های ملی است در این قالب مطرح می‌کند و باید با آمیختگی با هنر به ماندگاری برسد. ● یعنی در معرض تلف شدن است؟



● آن کاج بلند... برداشت من با کار شما تا چه حد نزدیک است؟

● کاملاً درست است. دنیا در محضر پروردگار است. خداوند دنیا را خلق کرده برای اینکه خودش را آشکار کند. اگر انسان و دنیا را خلق نمی‌کرد، خداوندی‌اش را پنهان کرده بود. قطعاً خدا در همهٔ زندگی ما حضور دارد و در کارهایی که می‌کنیم خدا را حاضر و ناظر بدانیم. اصلاً هنر، یکی از راه‌ها و بهترین راه برای رسیدن به خداست.

● در خوشنویسی اصولی است که هر کدام جایگاه خاصی دارند. شما جایگاه دو اصل «صفا» و «شأن» را در چه سطحی می‌بینید و اصلاً صفا و شأن، یعنی چه؟

● صفا و شأن، بالاترین مرتبهٔ کمال هنری یک خوشنویس است. صفا، عبارت است از صفای دل و خالص شدن نیات هنرمند. داند آنکس که آشنای دل است که صفای خط از صفای دل است

● بله، باید حفظ شود.

● فکر می‌کنم شما این تلاش را در تابلوی «لالی منده نیشتی» کرده‌اید.

● بله. سیاه‌مشق‌های انبوه، اطراف این تابلو، گویای یک تهاجم برای نابودی فرهنگ عامیانه هزاره را می‌رساند و همین‌طور، فضای منفی داخل سیاه‌مشق‌ها، شکل کوزهٔ نهخته را نشان می‌دهد که در حال از بین رفتن است. هرکس علاقه‌مند سرنوشت مردم خود باشد باید به نحوی به مردم خود خدمت نموده و شریک دردها و غم‌های آنها باشد.

● در پایان، اگر ممکن است نظراتان را پیرامون فصلنامهٔ «دردی» بیان فرمایید؟

● درد، آینهٔ تمام‌نمای ادب و فرهنگ متعالی ما و نشان‌دهندهٔ استعدادها و توانایی‌های بالای مردم ماست. برای همگان آرزوی کامیابی دارم.

